

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که وجه سوم کلام مرحوم نائینی بود.

که مرحوم آقای اصفهانی به عنوان بعض اعظم العصر، بعض اعلام العصر. از نظر عمری خب مرحوم آقای نائینی، بزرگ تر بود عمر ایشان از عمر آقای اصفهانی. خب عنوانش هم بیشتر بود.

حالا این را هم چون نکته تاریخی است عرض بکنم. این را من از آقای بجنوردی هم پرسیدم رحمة الله علیه. می گویند مرحوم آقای آشیخ محمد حسین یک رساله ای در مشتق که نوشته اند چاپ شده، این را بردند نزد مرحوم نائینی، نائینی خوانده بود، بعد پرسیدند از ایشان، فرمود ایشان باید زیر منبر من بنشیند. باید پای منبر بنشیند. راجع به آشیخ محمد حسین گفته بود.

من از آقای بجنوردی پرسیدم که خودم یعنی گفت اقول بنده که اسمم احمد مددی است، که آقا این مطلب درست است؟ ایشان گفت من نمی دانم، اما یک شبی که ما رفتیم درس مرحوم نائینی، اول که نشست روی منبر، ایشان گفت باید بیاید زیر منبر بنشینند، گفت این را گفت ایشان، اما نمی دانم راجع به چه بود، آقای بجنوردی می گفت نمی دانم راجع به چه بود. گفت باید بیاید زیر پای منبر بنشیند.

علی ای حال نقل شده بود که مرحوم نائینی راجع به آشیخ محمد حسین فرموده بودند به اینکه ایشان باید بیاید زیر منبر من بنشیند. این کلام بعض اعلام العصر مال مرحوم نائینی است که ایشان نقل می کند مرحوم آشیخ محمد حسین ورد می کند.

پس اشکال مرحوم آقای نائینی این است که وجوب مستلزم نفی قدرت است. یعنی سلطنت و قدرت انسان از بین می رود. حرمت هم همین طور، الزام کلا، الزام قانونی اگر نفی قدرت شد به یک نکته واحده هر دو اخذ اجرت و جعل پول در مقابلش درست نیست. یکی در مقابل حرام و یکی هم در مقابل واجب. این خلاصه نظر ایشان.

خلاصه اشکال مرحوم آقای آشیخ محمد حسین هم این بود که درست است الزام اباحه را بر می دارد، اما این اباحه تکلیفی است. غیر از آن اباحه ای است که در حکم وضعی معتبر است. آن را بر نمی دارد. آن امکان عمل ذاتاً کافی است.

دیروز یک مقداری عبارت مرحوم آقای نائینی را خواندیم. لایقال حالا این جواب و اشکال ایشان. من یک مقداری برای آشنایی با کیفیت کاریک مقدار هم اگر مناقشه باشد مختصر می گویم چون این کلام ایشان ما شاء الله چند صفحه هست طولانی است، بنا باشد به این طول و تفصیل بخوانیم از کار خارج می شویم.

لا يقال القدرة على التسليم شرطاً، که باید قدرت بر تسلیم داشته باشیم. البته در تسلیم حالا من نمی دانم ایشان به عنوان لا يقال آورده. از نظر قانونی عرض می کنم تسلیم اصولاً از بحث ما خارج است. چرا چون تسلیم از فروع عقد است، مما يتفرع عليه، ما الان چیزی را که در خود عقد دخیل است، یعنی مثلاً گفتیم من کتاب مکاسب را به شما فروختم، شما هم گفتید قبلت، حالا من قدرت در تسلیم دارم یا ندارم. نکته مهمش نیست، چون تسلیم فرع عقداست. من آن روز که راجع به عقد صحبت کردم نکته اش این بود. بحث تسلیم را نیایم مطرح بکنیم، اگر جایی هم مطرح شده آن نکته دیگری است. و الا تسلیم فرع خود صحت عقل است.

و كما لا قدرة على التسليم في طرف الحرام بعدم القدرة على فعله شرعاً، آن وقت اینجا الممتنع شرعاً کالممتنع عقلاً به اصطلاح آقایان. و فکذلک لا قدرة له على التسليم في الواجب. این اشکال.

لانا نقول جواب، ان كان مدرک اعتبار القدرة على التسليم، این اصلاً چه نکته ای دارد که شما می گوید قدرت بر تسلیم، اقتضاء العقد لوجوب الوفاء، چون عقد واجب است وفاء به آن، وفاء هم یعنی اتمام، اتمام هم به این است که قدرت بر تسلیم دارد. بله، اقتضاء العقد بتسليم العمل، اگر این باشد، این لاینافی، ان كان بله، یک مقداری باز عبارت ایشان، بله، به نظرم باز یک چیزی از عبارت ایشان حذف شده است. علی ای حال می گوید این لاینافی، این با وجوب منافی نیست، این قدرت بر تسلیم. بل یتأكد، یعنی تأکید می شود. من اگر گفتم مثلاً نگهداری گوسفند پول می خواهم، این که نگهداری گوسفند را انجام بدهم در صورتی که واجب باشد، تأکید است، نه اینکه قدرت بر تسلیم نیست. قطعاً باید انجام بدهد. بل یتأكد بوجوب، این عبارت یک جایش گیر دارد، یتأكد بوجوب التسليم بخلاف حرمة العمل، این فرقی با حرام این است. فانها ینافیها وجوب التسليم، وجوب تسلیم در حرام قبول است اما در واجب به عکس است. حتماً باید تسلیم باشد چون واجب است برایش، حتماً باید تسلیم بدهد.

فیصح ان يقال بعدم القدرة على تسليم العمل المحرم، اما دون الواجب، این اگر مدرکش این باشد، مدرکش اعتبار قدرت باشد و ان كان مدرک اعتبارها، اگر مدرک اعتبار قدرت لزوم الغرر، عرض کردم آقایان در بحث نهی النبی علی الغرر یا بیع الغرر، در دو جا آوردند، یکی در جهالت، اگر انسان جهل داشته باشد، یکی هم در عدم قدرت. مثلاً یک دریاچه ای است، ماهی دارد، ماهی هم ملک این آقا است،

می گوید این ماهی را فروختم راهی هم ندارد برای گرفتنش، قدرت تسلیم ندارد، لذا دلیلی بر اینکه یا مثلاً یک ماشینی از او دزدیدند ماشین خودش است اما معلوم نیست پیدا بکند، آن وقت می گوید این ماشین را به تو فروختم، قدرت بر تسلیم ندارد. تمسک کردند به نهی النبی عن الغرر، روشن شد؟ و ان كان مدرک اعتبارها الغرر و انشاء الله در بحث مکاسب متعرض این جهت می شویم.

س: این یتأكد وجوب التسليم ارتباطی ندارد، این تسلیم کی می شود؟ یا تسلیم الله می شود یا

ج: تسلیم به همین طرف مقابل

س: وجوه که این مفادش نیست که

ج: خب ایشان می گوید یتأكد.

اصولاً عرض کردم این بحث باید روی قاعده برود، اینها نیست که این طور ایشان وارد شدند.

حالا دیگر می خوانیم برای مطلب. و ان كان مدرک اعتبارها لزوم الغرر من عدمها من عدم القدرة، فالشرط في الحقيقة، اگر مسئله غرر است، جواب، فالشرط في الحقيقة امکان الوصول المال عينا او منفعتاً الى مالکها ولو مع عدم القدرة البایع او المشتري مثلاً، مهم امکان او فی ذاته است. حالا نگهداری گوسفند بر من واجب است شرعاً، اما امکان که دارد، امکان ذاتی که دارد، این مقدار کافی است. غرر که نیست در آن. می گوید آقا من اگر بخواهم به شما بگویم برای نگهداری گوسفند می گیریم این غرری می شود. چرا غرری بشود، صحیح است بر من واجب است این کار را بکنم، لکن امکان فی نفسه که دارد. همین مقدار کافی است.

در اینجا مرحوم آقای اصفهانی اشکال این جوری کردند. آقای خوبی هم طبق قاعده می فرمایند ما اصلاً نهی النبی عن الغرر قبول نداریم. چون این سندش ضعیف است و نبوی است و انجبارش ثابت نیست. این بحث را دیگر مرحوم آقای اصفهانی ندارند.

و من البين ان العمل ممكن للحصول للمستأجر، مراد از مستأجر عرض کردم، در اجاره منافع، در اجاره اعیان، در اجاره اعیان مراد از مستأجر آن کسی است که منفعت را می گیرد. موجر آن کسی است که خانه را اجاره می دهد و مستأجر از منافع خانه استفاده می کند. منفعت خانه ملکش می شود. این است اصطلاحاً.

در باب اجاره ابدان مستأجر آن کسی که است که به اصطلاح عقد را واقع می کند منفعت به او می رسد. مثلاً می گوید آقا بیا اینجا یک روز بنایی کن، این قدر به تو می دهیم، به این می گویند مستأجر. در مقابل این اجیر است. یعنی مستأجر گاهی در مقابل اجیر است. این در

اجاره ابدان است. گاهی مستأجر در مقابل موجر است. این در اجاره اعیان است. چون ما یک اجاره اعیان داریم، یک اجاره ابدان داریم. روشن شد؟

مراد ایشان در اینجا مستأجر اجاره ابدان است. اشتباه نشود. این که ایشان می گوید مستأجر بله، ان العمل ممکن الحصول للمستأجر، این مستأجر مال مستأجر ابدان است. مثلاً می گوید آقا من گوسفند تو را نگه داشتم یک مقدار پول می خواهم، فلا یضر عدم القدرة الاجیر، ببینید در مقابل مستأجر اجیر است. این ابدان است. اما اگر در اعیان باشد، در مقابل مستأجر موجر است. موجر خانه اش را اجاره می دهد، به این طرف می گویند مستأجر به آن یکی می گویند موجر. اما اگر آمد برای من کار کن، به این می گویند مستأجر به این که نفع به او بر می گردد، به آن که کار می کند می گوید اجیر. فرق بین مستأجر در دو تا مقام فراموش نکنید. که یک در باب اجاره اعیان است و یکی در باب اجاره ابدان.

ممکن الحصول للمستأجر در اجاره ابدان، فلا یضر عدم القدرة الاجیر لمكان اللابدیة النافیة، المكان اللابدیة، این لابدیة از الزام است، لكون امر العمل، این منافات ندارد چرا منافات ندارد، چون امر عمل، عمل نگهداری گوسفند مثلاً در مثال ما، فعلا و تركا تحت اختیاره شرعا، این تحت اختیارش است، و اعتبار القدرة الشرعیة، اما قدرت شرعی به معنا، بهذا المعنا المعبر عنه بالسلطنة التکلیفیة المساوئة لبقاء العمل على اباحته اول الكلام، این قدرت به این معنا می خواهیم که باید مباح باشد. آن مباح جانب تکلیفی است. ما جانب سلطه می خواهیم که جانب وضعی است.

بل المسلم اعتبار امکان العمل، مسلم این هست که ممکن باشد.

و كما ان امکان الشیء، مثلاً این اتاق گرم بشود، این شیء مرادشان، ایشان یک مثال فلسفی هم زدند، سعی می کنند این مسئله را از راه مثال فلسفی، مثلاً امکان گرم شدن اینجا هست، اما اگر علتش پیدا بشود ضروری می شود، واجب می شود، به قول خودشان واجب بالغیر. این منافات ندارد، بگوئیم گرم کردن، حالا فرض کنید منشأ حرارت اینجا، بخاری آوردند گرم کرده، اما به هر حال گرمایش اینجا امکان است، ولو علتش پیدا شده، ایشان این جور مثال می زنند.

خب اینها تشبیه مطالب اعتبارات قانونی به این سنخ حرف ها خیلی محل کلام است.

و كما ان امکان الشیء مع ضرورة وجوده واقعا، ضرورت وجودش یعنی به وجود علتش، فی نفسه ممکن است. محفوظ، امکان محفوظ است با اینکه علتش پیدا شده واجب، خب اگر علت پیدا بشود معلول واجب می شود، لکن چون فی نفسه ممکن است اینجا هم همین

طور. مع ضرورة ایجاد شرعا، كذلك مع ضرورة ایجاد شرعا محفوظ، این امکان با اینکه واجب است ایجادش بکند محفوظ است. بخلاف ما اذا كان محرما فان عدمه ضروری شرعا، آنجا دیگر شرعا ضروری است، مع ان التسليم متعلق بطرف فعله، نه به طرف عمل؛ علی ای حال این مطالبی که ایشان فرمودند عرض کردم دیگر نمی خواهد ما دیگر خیلی مناقشه بکنیم. بحث این نکاتی نیست که ایشان می فرمایند که امکان شیء فی نفسه و علت و ملت، و این حرفها را باید کنار زد.

بحث سر همین جور که عرض کردم سه نکته است:

یک: تأثیر وجوب در مسئله سلطنت انسان بر متعلق. این نکته مهم. این باید از نظر قانونی و این نکته قانونی تابع این است که ما وجوب را چه معنا بکنیم. بله، اگر وجوب گفتیم فقط بأس است، هیچ تأثیر ندارد، خب حق با مرحوم آشیخ محمد حسین اصفهانی است. اگر گفتیم این وجوب می آید در آن عمل تأثیر می کند، دیگر عمل مقدور شما نیست، یا ترک مقدور شما نیست، این خب شبهه پیدا می کند. البته باز یک بحث دیگری، آیا این عدم مقدوریت شرعی هم دلیل دارد یا ندارد؟

پس فن بحث این است. این حرف هایی که ایشان فرمودند، اینها البته ایشان در خلالش هم مطلب گفتند. این راه نیست، این دو تا کلمه است.

بحث دوم همان طور که عرض کردیم، بحث ظهورات لفظی است. وقتی که می گوید مثلاً نماز بخوان، آیا معنای نماز بخوان، یا مثلاً گوسفند مردم را نگه دار، آیا معنایش این است که این معنای اندکاکی که هیئت دارد، وجوبی که معنای اندکاکی است، این خورده فقط به مکلف به مأمور، یا یک رابطه ای است بین آمر و مأمور و مأمور به؟ ببینید، این رابطه در کجاست؟ می گوئیم این کار را می کند. آمر می آید عمل را لابد می کند و الزامی می کند برای مأمور، خوب دقت بکنید، لذا این عمل از اختیار او خارج است شرعاً، اصلاً مفاد امر این است. یک دفعه می گوئید نه آمر چنین کاری نمی کند، آمر مأمور را وادار می کند به عمل همین. ببینید دقت کنید. پس آن نکته اصولی این است در حقیقت متأسفانه در اینجا کمی خلط های عجیب و غریبی پیدا شده است.

نکته سوم، این که در فضای قانونی الزام قانونی با آنجایی که قدرت در دست طرف است می سازد یا نه؟ مثلاً او فوا بالعقود، او فوا بالعقود یک امر شخصی است. یعنی شما می توانید عقد ببندید کتاب، حالا فرض کنید قیمت کتاب هزار تومان است، می توانید شما قرارداد ببندید قیمت کتاب ۵۰۰ تومان است، این در اختیار شماست دیگر. می توانید قرارداد ببندید قیمت کتاب دو هزار تومان، این هم اختیار شماست. می توانید بگوئید دو هزار تومان، می توانید بگوئید پانصد تومان.

مرحوم نائینی حرفش این است؛ اصولاً فضای قانونی این است؛ اگر جایی الزام شد چه وجوداً چه عدماً، این نتیجه اش این است که در آنجاهایی که در اختیارتان هست دیگر با آن منافات دارد. مثلاً در التزام، وقتی به شما گفت تو باید حتماً گوسفند را نگه داری، تو بگویی گوسفند نگه داشتن ذاتاً در اختیار من هست، می خواهم پول بگیرم. خوب دقت کنید. بحث سر این است این فضای قانونی یعنی الزام با اینکه شما چون اینکه بخواهی پول بگیری نه بحث حرمت عمل، کی می توانی پول بگیری؟ قدرت داشته باشی بر فعل و ترک. خوب دقت بکنید. بتوانی مجانی بگیری بتوانی پولی بگیری، این معنای پول بگیرم است دیگر.

اما وقتی شما الزام دارید، وقتی الزام دارید دیگر قدرت ندارید.

س: مرحوم آقای نائینی است این یا آقای اصفهانی؟

ج: مرحوم آقای نائینی.

مرحوم آقای نائینی می گوید اصلاً معنای اینکه می گوید گوسفند نگه داشتن، می گوید گوسفند همسایه واجب است نگه داری، شما می گویی من وقتی نگه می دارم، قصد می کنم از آن پول بگیرم، می گوید این دیگر قصد می کنم این با آن نمی سازد. دقت کردید چه شد؟ می گوید چون شارع الزام کرد، وقتی الزام کرد، چه می گویی قصد می کنم پول می گیرم. این جایی است که امر در اختیار تو باشد، شارع امر نکرده باشد. شما رفتید در خیابان، دیدید گوسفند مردم است، اصلاً این را برداشتید آوردید خانه، می توانید قصد بکنید مجانی، می توانید قصد بکنید پول بگیرید، هر دو می شود. لکن این که قصد بکنید کجاست؟ وقتی در اختیار شما باشد. اما اگر قانون به شما گفت لازم است این کار را انجام بدهید، این دو تا با هم منافات دارد، خوب دقت بکنید، این که بگوید هم الزام است هم تو می توانی قصد پول بکنی، این دو تا با هم نمی سازند. روشن شد؟ انسجام قانونی نیست. این دو تا با هم انسجام قانونی پیدا نمی کنند.

چون عرض کردم خود فضای تشریع یک فضای خاصی است. این قانون با آن نمی سازد. این دو تا با همدیگر نمی سازند. نظیر این را اگر یاد مبارکتان باشد، کراراً عرض کردیم، در بحث شرط یا در بحث صلح، الصلح جایز بین المسلمین الا صلحاً احل حراماً او حرم حلالاً، الشرط جایز بین، المومنون عند شروطهم الا شرطاً، توضیح دادیم، صلح بلکه مطلق عقود، مطلق شروط، مطلق نذور، اینها التزامات شخصی هستند. شخص یعنی مکلف، یعنی به اصطلاح امروز شهروند، شهروند حق ندارد، مکلف حق ندارد جعل بکند. اگر آمد جعل کرد، قانون این طور به او می گوید، می گوید تو حق جعل داری تا جایی که با قانون منافات نداشته باشد. و الا بگویی آقایا مصالحه بکن، بیا شرط بکن، مثلاً می گوید کتاب را فروختم به شرط اینکه شما یک جام شراب هم بخوری، می گوید شما چنین شرطی نمی توانی بکنی.

هیچ وقت قانون نمی آید دست، این خود فضای قانون است. قانون نمی آید دست شما را باز بکند، خوب دقت کنید، در التزامات شخصی، التزامات، اعتبارات، انشاء، انشاءات، حالا نمی دانم چه می خواهید تعبیر بکنید غیر از انشاء قانونی. شما نمی توانید با مصالحه قانون را بر دارید. شما نمی توانید با عقد، نمی توانید با نذر، مثلاً نذر کردم آقا، من نذر کردم شراب بخورم، قسم خوردم این که در روایت دارد لا یمین فی قطیعة الرحم، معنایش همین است، شما می گویی آقا من قسم خوردم برادرم را کتک بزنم، خب ببخود قسم خوردی، با قسم نمی توانی، روشن شد؟

و این یک نکته لطیفی است، خیلی بحث قانونی لطیفی است. اصولاً شما در فضای قانونی نمی توانید با انشاءات شخصی التزامات شخصی، اعتبارات شخصی، کاری بکنید که به خود قانون بخورد. خب نمی شود این کار را کرد.

س: حاج آقا در باب اجاره، در باب صلح خود شارع گفته نمی توانید، ولی در اینجا...

ج: اینجا در حقیقت اگر بخواهیم دقت بکنیم، می گویم مرحوم نائینی اینجا هم نفرمودند، اینجا بحث فضا را مطرح نکردند، اینجا به عکس است. آنجا می گفتیم تو می توانی جعل بکنی، می توانی قرارداد ببندی، می توانی نذر بکنی، مگر اینکه حرام باشد.

و سابقاً هم عرض کردم سنی ها یک مطلبی را نقل کردند. در جلد هفتم الغدير به نظرم متونش را دارد، نگاه بفرمایید به یک مناسبتی. در یک متش این جوری است. چون قصه چند جور نقل شده است. یک زنی، مثلاً جاریه ای زنی آمد جلوی رسول الله (ص)، گفت یا رسول الله (ص) نذر کردم مقابل شما دف بزنم، موسیقی غنا مثلاً، دف بزنم، این نقلش عرض کردم مختلف است، این نقلی که هست، این یک نقل است، در آنجا حضرت دارد ان کنت نذرتی، اگر نذر کردی اشکال ندارد، اما اگر نذر نکردی نه حرام است، خب مفاد این حدیث این است که آدم می تواند با نذر عمل حرام را انجام بدهد. خب این معنایش این است که انسان با عمل شخصی کل شریعت را زیر سوال ببرد دیگر خب این جوری. خب روشن شد؟

لذا طبعاً التزام و انشاء شخصی شما اگر روایت هم نبود، ما همین را می فهمیدیم. عرض کردم به شما مثل ابن حزم المومنون عند شروطهم را قبول نمی کند می گوید الحدیث المجعول، المومنون عند شروطهم. اینجا در ذهنشان اینجور آمده که با المومنون عند شروطهم همه کار بکنی، شراب بخوری، نماز نخوانی، شرط بکنی نماز نخوانی، خب می گویند این که نمی شود. اصلاً این معنا مطلوب... اینجا کجا بود؟ از راه التزام شخصی وارد شد. روشن شد؟

س: استاد نذر صوم در سفر آن وقت چه می شود؟

ج: تخصیص خورده مثلاً، اگر قبول هم بکنیم تخصیص خورده، چون آن روایت واحده دارد، ممکن است کسی قبول هم نکند. آن فقط یک روایت دارد. روایت علی بن مهزیار، آخرش هم خرابی دارد روایت. حالا یا قبول می کنیم این تخصیص خورده باشد. راه های دیگر هم اصحاب رفتند که خود صوم فی السفر فی ذاته مصلحت داشته، اقتضاء مصلحت داشته، نهی آمده، حالا اگر نذر آمد آن اقتضائش را، یک توجیهاتی کردند نمی خواهم حالا وارد بحث بشوم. توجیهاتی شده حالا خود ما که تخصیص قائلیم. آن روایت البته مشکل دارد. روایت واحده است. از مکاتباتی است که مرحوم علی بن مهزیار یا مال خودش است یا نقل می کند. آخرش هم دارد که یتصدق علی سبعة مساکین، هیچ فتوایی ما به سبع مساکین نداریم، عشرة داریم. روایت یک مشکلی هم دارد، خود روایت، لکن چون آقایان قائل به تبعیض در حجیت هستند، و الا مشکل دارد، روایت خودش هم مشکل دارد. حالا آن روایت واحده هم هست، منحصر به این یکی است. اصلاً نظیر ندارد این روایت.

علی ای حال کیف ما کان و لذا مثل مرحوم شیخ مفید می گوید نافله را می شود در سفر گرفت. نذر هم باشد یا نباشد. یعنی در حقیقت ایشان از این روایت جواز نافله استفاده می کند. نمی شود بگوییم حرام است بعد با نذر بشود جایز یا واجب الوفاء. حالا من می گویم وارد بحث فقهی نمی شوم چون آن بحث خاص خودش را دارد.

بینید ما نکته فنی مرحوم این که اگر می گویم مرحوم نائینی نگفتند اصلاً در آنجا هم تحلیل نکردند. این نکته فنی این چرا مشکل پیدا کرده، این این طرف قصه است.

حالا من دارم یواش یواش شما را وارد می کنم. شما یک وقت از این طرف قصه می روید. یعنی یک وقت از التزامات شخصی وارد می شوید، خوب دقت بکنید. می گویند آقا شما می خواهید التزام بدهید، می خواهید اعتبار بکنید شخصا، می خواهید نذر بکنید، فلان کار را انجام بدهم، حرام نمی شود. نذر کن نماز نخوانم نمی شود، نذر کن روزه نگیرند، نمی شود. حرام نمی شود. پس شما آمدید از راه التزامات، گفتید آقا التزام شخصی شما، اعتبار، انشاء، یک کار شخصی شما جعل شخصی شما، این کار جعلی شخصی شما باید به قول عرب ها مساسی به قانون نداشته باشد، برخورد با قانون نباشد. اصولاً به شخص اجازه نمی دهند از دایره خودش پا فراتر بگذارد به قانون. این اجازه نیست که بیاید روی قانون دست بزند. شما می توانید جعل بکنی، می توانی اعتبار بکنی، یک کاری برای خودت قرار بدهی، قرارداد ببندی، معامله کنی، بیع، اما نمی توانی دست به قانون بزنی.

س: خب این کبرویا واضح است، صغرویاً محل اشکال است دیگر. تناقض دارد با روح قانون یا ندارد؟



ج: طبعاً دارد، اصلاً نمی شود.

نه، در ما نحن فیه دقت بکنید، در ما نحن فیه عکسش آمده است. به خاطر اینکه اینجا قانون آمده است. خوب دقت بکنید، در ما نحن فیه قانون آمده، چون قانون آمده، می گوئیم آقا دیگر کار شخصی تو محدود می شود. این درست عکس آن است.

س: تنافی اش ثابت نیست، اول کلام است تنافی

ج: از آن طرفش که تنافی ثابت است که. اینجا عکسش می گوئیم تنافی ثابت نیست. عکسش است. خوب دقت کردید نکته فنی چه شد؟ تحلیل روشن شد؟

پس شما قانون اول آمد، قانون چه گفت؟ نگهداری گوسفند بر شما واجب. این قانون آمد. حالا چون نگهداری واجب شد، دیگر شما تصمیم شخصی نمی توانی بگیری، خوب دقت کنید.

س: اگر تصمیم شخصی در راستای همان قانون باشد،

ج: مرحوم آقای اصفهانی می خواهد همین را بگوید. روشن شد؟ مرحوم آقای اصفهانی می گوید اگر الزام به منع بود، حرمت بود، درست است. نمی توانی کاری بکنی. اما اگر الزام به وجوب بود، به قول ایشان در راستای همان است. پس نکته فنی نمی دانم برایتان روشن شد بین این دو بزرگوار.

البته این تعبیر را اینها ندارند. این تعبیر من است. عرض کردم من اضافه می کنم نگوئید این آقا نگفته است، می دانم این آقا نگفته است. آن نکته فنی به نظر ما اینجا در بحث فضای قانونی این است. نکته فنی انشاء الله روشن شد؟ قانون آمده است. می گوید حالا که قانون آمده الزامی، بله اگر قانون مستحب بود، بله دست شما باز است. قانون که الزامی شد، دست شما را می بندد، طبیعتاً شما نمی توانید تصمیم گیری کنید. چون دست شما بسته می شود. دست شما در یک حدی نیست که بتوانید تصمیم بگیرید. این از این طرف است. لذا این مشکل ایجاد کرده است. سر اشکال هم همین است.

مرحوم آقای نائینی می گوید چه الزام به نحو حرام باشد، چه الزام به نحو وجوب باشد، دست شما را می بندد. مرحوم آشیخ محمد حسین می گوید نه الزام به نحو حرام دست من را می بندد، قبول کردم حرف شما را. اما الزام به نحو وجوب دست من را نمی بندد، به قول

ایشان تأکید. شارع گفته بود تو باید این گوسفند را نگه داری، من اگر بخواهم نگه بدارم به خاطر پول، تأکید شد بر نگهداری پول، به قول آقای که فرمودند در راستای آن است. در باب وجوب، قانون دستش را نمی بندد.

پس نکته فنی در بحث فضای قانونی این است. این بحث هایی که ایشان فرمودند به نظر من خیلی مثر نیست.

آن نکته فنی این است. یک: معنای وجوب بحث قانونی، معنای وجوب توش خوابیده تصرف در ماده یا نه؟ دو: معنای لفظی، از این که بگوید گوسفند غیر نگهداری، این نگهداری جوری می شود که از اختیار شما خارج است. نمی توانی تصمیم گیری بکنی. سه: فضای قانونی مناسب نیست. اگر الزام کرد، دیگر تصمیم گیری شما را می گیرد، در حرام هم همین طور است در واجب هم همین طور است. آشیخ محمد حسین می گوید در حرام قبول کردیم، در واجب قبول نمی کنیم. این خلاصه نزاعی که بین این دو بزرگوار است. لکن انصافاً به این مقدار که فعل را بخواهد رویش تصرف بکند عمل را، شاید حق با مرحوم آشیخ محمد حسین باشد. لذا ما انشاء الله وجه دیگری بعد خودمان عرض می کنیم.

و اما الرابع، اما وجه چهارمی که به اصطلاح شد. وجه چهارم خلاصه اش این بود که: ان العمل بايجاب الشارع بصير مملوكاً لله تعالى، توضیح دادم کرارا و مرارا، کلمه لله به کار نبرند، مملوکا لله را، و مرحوم آشیخ محمد حسین تا آخر جواب ایشان این لله را حساب کرده است. ما بحثمان قانونی است کار به خدا نداریم. حالا همین مثال عرفی، قانون گفت گوسفند را نگه دار، می خواهد قانون شرعی باشد می خواهد قانونی عرفی باشد. ما ابتدائاً بحثمان بحث عرفی است، اگر از روایات چیز دیگری در آمد، آن بحث خاص خودش است. مافعلا بحثمان قانونی است.

ایشان می گوید و اما الرابع، دیگر من یک مقدار اگر آقایان اجازه بدهند تقریباً تا آخرش می خوانم، فقط یک اشکالات کوچولو که مثلاً وارد است چون طولانی است برای احترام ایشان که وارد این بحث شدند.

فبان الملكية، و من توضیحاتش را حالا سابقاً هم گفتیم در بحثی که ما مطرح کردیم در بحث مدلول لفظی عرض کردیم. چه مقدار تأثیر دارد در مدلول لفظی؟ آن که الان دیدیم عده ای از معاصرین نوشتند، می گویند اگر قانون به لسان ملکیت بود، بله، عمل ملک خدا می شود. به لسان ملکیت نبود، ملکیت ثابت نیست. یعنی این مطلب را هم در امور اعتبارات شخصی گفتند هم در اعتبارات قانونی.

در اعتبارات شخصی مثل نذر، گفت لله علی عن افعل بكذا، این که لام و علی آورد مشعر به ملکیت است.

س: استاد اگر تعابیر مختلف باشد چه؟

ج: هان مختلف می شود دیگر طبعاً.

واما اگر دلیل آمد لله علی الناس، این هم شرعی، یکی شخصی یکی شرعی.

س: نه منظورم این است که مثلاً یک واجب به تعابیر مختلف

ج: هان این بحث عوض می شود. مثلاً اگر گفت اقيم الصلاة این معنایش این نیست که صلاة ملک خدامی شود. اقامة الصلاة ملک خدامی شود. اما اگر گفت لله علی الناس حج البيت، معنایش این است که حج البيت ملک خداست. چون ملک خدا شد، انسان دیگر حق تصرف در ملک غیر ندارد.

عرض کردم ایشان از راه عنوان ملکیت لله آمده است. این کلمه لله را حذف بفرمایید. این تحلیل قانونی اش این است. وقتی آمد گفت که ببینید گفت که گوسفند را نگه دار، مثال عرفی خود ما، این معنایش چیست؟ معنایش معنای هیئت یک معنای اندکاکی است. معنای اندکاکی عرض کردم من چند بار توضیح دادم، احتمالاً کلمه آلی که در کفایه آمده مراد همین معنا باشد. چون عرض کردم برای اینکه فرق بین معنای اسمی و حرفی چیست، در کفایه آلی و استقلالی آمده و عرض کردم کلمه آلی قبل از کفایه در کتابی به نام فصول مال خود کفایه هم نیست. خود شراح کفایه هم در شرح عبارت آلی فرق دارند، من جمله مرحوم آشیخ محمد حسین رشتی. دیگر نمی خواهیم اینها را بگوییم اینها در بحث خودش گفته شده مفصل. و احتمال قوی دادیم مطلبی را که صاحب فصول گفته همان اندکاکی است که از کلمات مرحوم نجم الائم در می آید. ما یوجد المعنا فی غیره. حالا دیگر وارد بحث نمی شوم.

می خواهم بگویم این کلمه اندکاکی چون مرحوم آقای خویی و دیگران ندارند، مرحوم آشیخ محمد حسین، این عبارت در کفایه آمده که اصلش هم در کتاب فصول. الان من در ذهنم فرق بین آلی و استقلالی به معنای حرفی فقط در غیر از این دو کتاب جای دیگری ندیدم. حالا کسانی که بعد از صاحب کفایه آمدند. و مراد از آلی را به معنای اندکاکی، مراد از اندکاکی هم به این معنا. عرض کردم مثال عرفی و واضح، تسبیح روی دست است. اینها می خواهند بگویند این رو چیزی نیست، این تسبیح هست و دست. این روی دست تجلی پیدا می کند در تسبیح و دست، رو این طور است، خودش فی نفسه چیزی نیست. مندرک در طرفین است. یا به تعبیر مرحوم نجم الائم یوجد المعنا فی غیره، غیر یعنی تسبیح و دست، خودش چیزی ندارد، معنا ندارد.

علی ای حال کیف ما کان چون این معانی را سابقاً توضیح دادیم، دیگر تکرار نمی کنم که این مراد ما.

آن وقت اگر اندکاکای شد، خوب دقت بکنید. این اندکاکای این جور، یعنی آمر مأمور را یعنی مکلف را وادار می کند به انجام عمل و در عین حال عمل را در ذمه مأمور می بیند. خوب دقت کنید. این می شود ملک. بگویید نه ملک به معنای مدیون کسی باشد نیست، به مقداری که فقط وادار بشود، می شود حق. یا ملک است یا حق. روشن شد تصویرش؟

س: ۳۱:۴۱

ج: به این معنا مثل اینکه پول در ذمه اش باشد. یعنی وقتی گفت گوسفند را نگه دار، خوب ببینید، نگه داشتن، فقط این نیست که او را وادار کرده به نگه داشتن، این نگه داشتن را هم در ذمه او می بیند. یا به درجه قوی اسمش ملک است، یا به درجه ضعیف اسمش حق است. این مفاد صیغه افعال است. این تحلیلی است از گوسفند را نگه دارد.

البته ما تحلیل لغوی گفتیم، ظهورات لفظی گفتیم. مرحوم آشیخ محمد حسین این را برده روی عالم، نسبت داده، این مطلب نسبت داده شده به کاشف الغطاء، برده روی عالم وجوب، قانون، خود قانون.

پس اگر گفت گوسفند را نگه دار، ببینید، چه کار کرده؟ یک: آمر، فرض آمریت کرده، این شخص را کشانده به گوسفند نگه داشتن، گوسفند نگه داشتن را در ذمه اش دیده. این را در ذمه او دیده، ملک، مثل لله علی الناس حج البيت من استطاع الیه سبیلا، یعنی طبق این تصور همه اعتبارات قانونی ملک است، نه آن که به لفظ لله علی الناس، لام و علی نمی خواهد. هر جا اعتبار قانونی شد ملک است. حتی عرفی خودمان. همین مثال عرفی که من زدم. روشن شد نکته فنی؟

چون معنا اندکاکای است، من عرض کردم نکته فنی این است که ما مدلول صیغه افعال، یا معنای وجوب در وعاء قانونی گفته بشود. این الان خیلی تصویر روشن است. هیچ مشکل خاصی ندارد، لله هم نمی خواهد. حالا نمی دانم بخوانیم یا نخوانیم کلمات مرحوم آشیخ محمد حسین.

و اما الرابع، فبان الملكية كما حقق في محله ليست من المقولات الواقعية، چون در مقولات اعراض، یکی ملک یا جده، اینها خیال کردند این مراد آن است. آن مقوله واقعیه مثل این که من تسبیح در دستم گرفتم، ملک در آنجا این است. غیر از ملک اعتباری است. واضح است خب حالا ایشان، التي لها مطابق في الخارج اولها منشأ الانتزاع، بل، این نیست، اعتبار معنی مقولی، اعتبار یک معنایی است. ما این را چند مرتبه توضیح دادیم، عرض کردیم مرحوم آقای نائینی هم دارد. مرحوم آقای نائینی اگر فوائد الاصول خدمتان باشد در جلد چهارم در استصحاب، در یک فصلی دارند در فرق بین احکام وضعی و تکلیفی که مرحوم شیخ در استبصار آورده، یک مقدمه ای دارد

ایشان، فرق بین انتزاع و اعتبار. و خود مرحوم آشیخ محمد حسین هم در اصول دارد یک جایی در بحث ملکیت، الان یادم رفته، دیدم در حاشیه ایشان بر کفایه. جایش را الان نمی توانم آدرس بدهم. اما ایشان در آنجا بحث ملکیت را مفصل دارد.

و يتوقف اعتبار ذلك المعنا على مصحح لذلك الاعتبار، یک مصححی می خواهد، چون آخر کار می خواهم صحبت کنم، یک مقدار عبارت ایشان را می خوانیم. من عقد او ارث او حیاة و اشباه ذلك، پس باید اعتبار مصحح می خواهد.

عرض کردم اعتبار ایجاد است، انتزاع ایجاد نیست. فرقی اساسی شان این است. مثلاً من انتزاع می کنم فوقیت سقف، این انتزاع است، کاری نکردم، من اینجا نشستم سقف هم بالای سر من است. می گویم فوقیت، لذا در باب انتزاع، منشأ انتزاع وجود دارد. خود انتزاع ابداع نفس است، اما چیزی اضافه نمی کند. اما در باب اعتبار این جور نیست که فقط انتزاع بکند، البته این را گفتند عده ای اما حق این است که در باب اعتبار، ایجاد می کند نه فقط انتزاع بکند.

مثلاً ما سابقاً نقل کردیم مرحوم آقای خویی می فرمود من که سجده بروم دو تا عنوان انتزاع می شود: یکی عنوان صلاتی، یکی عنوان غصبی. دارند آقای خویی و به همین جهت هم ایشان قائل به امتناع هستند. می گویند نمی شود دو عنوان انتزاع باشد. ما عرض کردیم آنجا دو تا عنوان اعتبار می شود نه انتزاع می شود. در باب سجده

س: ۴۴: ۳۵ منشأ ندارد که

ج: منشأش این است که واجب است آن هم مثلاً قصد به منشأ مصحح عقاب. چون تصرف مال

انتزاع نیست، اعتبار، انتزاع مثل فوقیت سقف است، چیزی اضافه نمی کند. سقف را نگاه می کنید، شما نگاه می کنید عنوان انتزاع می کنید فوقیت را. این اسمش انتزاع است. این منشأ دارد، منشأ انتزاع دارد. اما در باب اعتبار ایجاد می کند، در وعاء اعتبار ایجاد می کند، نه اینکه چیزی نیست، هست، و لذا خوب دقت بکنید، آن را که در وعاء اعتبار ایجاد می کند چیست؟ خوب دقت کنید، مثلاً ایجاد کرده کأنما فرض کنید همان مثالی که من گفتم، گوسفند را به شما چسبانده، می روید خانه، گوسفند هم همراه شما خانه می آید، این را ایجاد کرده یا اضافه بر این، نگه داشتن گوسفند را در ذمه شما، اما ملکا و اما حقاً، این را ایجاد کرده، انتزاع نکرده، خوب دقت بکنید.

این یکی از مسایل بسیار اساسی است. خب واقعاً هم، هم خود آشیخ محمد حسین در اینجا اعتبار مطلب را می گوید، راست است، اعتبار ایشان کمی مجمل است، من الان برایتان توضیح دادم. مرحوم آقای نائینی می گوید، متأسفانه مرحوم استاد در بحث اجتماع امر و نهی، باز این دو تا را خلط فرمودند.

آن کسانی که می گویند اجتماع امر و نهی می شود، می گویند دو تا اعتبار است. یک اعتبار صلاتی است، واجب، یک اعتبار غصبی است، آن حرام. و در باب اعتبارات، تعدد عنوان کافی است. انتزاع نیست. در باب انتزاعیات تعدد کافی نیست. من مثلاً زیر سقفم، روی زمینم، یک دیوار پشت من است، مثلاً یمین دیوار هستم، یسار آن دیوار هستم، چهل تا انتزاع می شود کرد، یکی است. آقای خویی خیال فرمودند وجوب و غصبیت هم مثل همین است. وجوب و غصبیت و حرمت غصبیت انتزاع شده از این سجده، نوشتند چاپ شده اگر کتابشان را ملاحظه بفرمایید. این اصل اشکال این است اصلاً اصل یعنی آن نکته بحث، لطف بحث این است: انتزاع ام اعتبار.

اگر انتزاع شد حق با آقای خویی است چون عمل وحدانی است. نمی شود دو تا انتزاع، یعنی می شود چند تا انتزاع کرد و نمی شود این انتزاع را حرمت وجوب ازش کرد، عمل وحدانی. اما اگر گفتیم اعتبار است، نه اینکه انتزاع باشد، شارع می گوید این عمل وحدانی توبه عنوان صلاتیت واجب به عنوان غصبیت حرام. چه اشکال دارد؟ دو تا اعتبار کرده است. منشأ اعتبار هم دارد. دقت می کنید؟

نکته فنی ما باید... پس بنابراین ما می آییم مثلاً می گویم وجوب را

س: ۳۸:۲۷ مجرای خارجی ندارد، تأمین خارجی مگر ندارد... ۳۸:۳۰

ج: نه اعتبار به خارج، ببینید شما خوب دقت بکنید، شما وجوب در وجوب چه کار می کنید؟ می گوید شما اعتبار می کنید، انتزاع نمی کنید، اعتبار می کنید، یعنی چیزی را در او ایجاد می کنید، حالا آن که ایجاد می کنیم چه مقدار است؟ خوب دقت کنید. آن مقدار فقط این است که این عمل را، مثلاً می گوئیم آب نخور، دستشان را بستید آب نخورد، این فقط همین مقدار است. این بیش از این نیست. آن مقداری را که شما اعتبار کردید، دستش را بستید آب نخورد. تمام شد. یک دفعه نه، می گوئیم بیش از این ما از او، فرض کنید مثلاً اگر لیوان آب هم با دست بسته کسی رساند، جلوی آن را هم می گیرید، خوب دقت کنید. یعنی ما یک کاری می کنیم که آب خوردن محقق نشود، ولو شخص دیگری آب را دم دهانش آورده باشد. خوب دقت کنید. ما کاری می کنیم این نیست، آن چه می گوید؟ می گوید آقا شما وقتی باس می کنید دستش را بستید آب نخورد، تمام شد. حالا اگر کس دیگری آب آورد، این از محدوده نهی شما خارج است. این تصور می گوید نه وقتی می گوید آب نخور، نه فقط دست آن را بستید، هر راهی که آب بخواهد به این برسد، آن را هم باید ببندید. معنای آب نخور این است. اگر خوب روشن شد این تحلیل قانونی؟

اگر گفت گوسفند را نگه دار، نه فقط به معنای این که گوسفند را با طناب به این بستید، رفت خانه گوسفند هم دنبالش رفت خانه، نه شما در ذمه او می بینید، مثل پول، مثل این که فلان مدیون شماست، مثال بارز مدیون. همچنان که در باب پول، پول در ذمه کسی است، یا

حق، حق مثل حق خیار، ملک نیست حق است، به قول خود مرحوم نائینی درجه ضعیف از ملک، یا درجه قوی اش اسمش ملک است، یا درجه ضعیف اسمش حق است. پس من وقتی اعتبار می کنم در ذمه او این کار را می بینم.

و لذا در اصول دارند آقایان دیگر، که قضا به همان امر اول است. آن کسی که می گوید قضا به امر اول است فقط بآس نمی بیند، در آن اعتبار ذمه می بیند. می گوید وقتی شارع گفت صل، یعنی صلاة در ذمه اش است، مثل پول، حالا در وقت اداء نکرد، خارج وقت باید بدهد. آن که می گوید بآس است، می گوید بآس کردید در وقت، خارج وقت شک می کنید بآس کرده، اصل عدمش است.

پس این روشن شد؟

یعنی ما باید با یک انسجام اصولی یا فکری وارد بشویم. آن کسی که می خواهد بگوید اینجا نسبت داده شده به مرحوم کاشف الغطاء، او در حقیقت این را می خواهد بگوید. عرض کردم عده ای از آقایان ما می گویند بله، ملک را قبول می کنیم اگر لام و علی باشد، مثل لله علی الناس حج البيت، اما اگر لام و علی نبود، مثل اقم الصلاة للذکر الشمس، اینجا دیگر ملک را قبول نمی کنیم.

عده ای هم می گویند مطلقاً حتی آن جایی که لام و علی است قبول نمی کنیم. اعتبار معنا ندارد که در ذمه باشد، عمل در ذمه باشد. و این آثارش را من در اصول عرض کردم، مثلاً در باب نذر خود ما قائل به ملک هستیم. البته آقای خویی قائل به ملک نیست، مجرد تکلیف است. فقط گفته در خصوص روزه دلیل دارد که اگر روزه نذر کرد نگرفت باید دو مرتبه قضا بکند. ما معتقدیم طبق قاعده است، قضا طبق قاعده است. نمی خواهد قضا بکند.

هر چه نذر کرد انجام نداد، قضا طبق قاعده، چرا، چون ملک خدایم شود، لام و علی افاده ملکیت می کند. و شواهدی که از خود قرآن چون نذر اصولاً دلیلش امضایی است، تأسیسی نیست، ولیوفوا نذورهم، در آیه مبارکه دارد که، نذر در جاهلیت هم بود. شواهد قطعی در تاریخ، کتب تاریخ را نگاه کنید، در تمام امم سابقه قبل از اسلام به صدها سال نذر وجود داشته، اصلاً نذر در زندگی انسان دائماً وجود داشته است، چیز تازه ای نیست.

آن وقت این اقامه شاهد کردیم که در ذهن جاهلی نذر توش ملک بود، قالوا هذا لله و هذا لشركائنا بزعمهم، کلمه لام و شریک مفید ملکیت است. هذا لله پس یک بحث این است که نذر سابقه تاریخی دارد. یک بحث این است که در ذهن عربی جاهلی که قرآن نازل شد، از نذر ملک می فهمیدند. هذا لله و هذا لشركائنا، این مطلب را المفصل فی تاریخ العرب دکتر جواد علی نوشته است. نوشته که حرفش

درست است البته چون من خیلی مقیدم که حرف مردم را بگوئیم، گفت سرقت ادبی نشود فکر نکنن مال ما است. این مطلب را ایشان نوشته و درست هم هست. هم کلمه شرکائنا مشعر به این مطلب است و هم کلمه لام.

عرض کردم عده‌ای از معاصرین ما هم در این حواشی عروه در استطاعت، در اول حج، استطاعت، آنجا هم نوشتند. نوشتند در مثل نذر و مثل حج قائل به ملکیت می‌شویم. یعنی عمل ملک، و لذا اگر حج را انجام نداد طبق قاعده باید قضا بشود. فوت هم کرد از اصل مالش خارج می‌شود. در این روایت معروف هم فرمود: ارأیت لو کان علی ائیک دین اکننت قاضیته، قالت نعم، فقال دین الله احق ان یقضی، دقت می‌کنید؟ تعبیر به دین کرده، از حج تعبیر به دین شده، این شواهد، و لذا فتوای اصحاب هم همین است که خصوص حج از عین مال خارج می‌شود نه از ثلث مال. جزو دیون الهی است باید، خب در آن لام و علی دارد.

حالا اینجا من یک توضیحی دارم که بعدا عرض می‌کنم.

پس این حرفی را که مرحوم کاشف الغطاء زده در حقیقت نکته فنی اش این است. و نکته فنی اش را هم برای شما روشن کردیم. دیگر این بحث فضای قانونی نیست، این بحث، بحث استظهار است. در وجوب عمل ملک آمر می‌شود. فقط بأس صرف نیست. یعنی این هیئت که می‌آید، هیئت وجوب که می‌آید روی عمل هم تأثیر می‌کند، روی مأمور هم تأثیر می‌کند، مأمور را وادار می‌کند، روی مأمور به هم تأثیر می‌کند. تأثیرش روی مأمور به این را ملک می‌داند، می‌گوید این عمل تو ملک من است. تأثیرش این است.

ملک من است یعنی چه؟ یعنی در ذمه تو قرار دادم، تو باید، مثل اینکه من از تو ده تومان پول بخواهم، چطور پول قرار می‌دهد؟ وقتی گفت روشن شد؟ وقت گفت گوسفند مردم را نگه دار، یعنی من در ذمه تو قرار دادم، از تو مطالبه می‌کنم ملک من است نگهداری گوسفند. کما اینکه در ذمه تو پول است، حالا در ذمه تو عمل است. روشن شد تحلیل قانونی اش؟

این را فکر بکنید تا ببینیم درست در می‌آید یا نه؟

مرحوم آشیخ محمد حسین می‌خواهند منکر شوند.

دیگر به مناسبت این بحث یک مقدار وارد مقوله اضافی و مقوله اشراقی و اضافه اشراقی و اضافه مقولی و اضافه... نمی‌خواست این بحث‌ها را ایشان بفرمایند. حالا فرمودند ما هم می‌خوانیم دیگر، فعلا نمی‌خواهیم وارد بشویم فقط می‌خوانیم به احترام ایشان.